انترناسیونالیسم: یک خلاصه

نوشته: Perry Anderson برگردان: رامون

برگرفته از: New Left Review, March- April 2000

بخش اول

مبداء ناسیونالیسم نوین به عنوان یک نیروی سکولار به قرن هژدهم میلادی باز می‌گردد. در آن زمان، با دو انقلاب بزرگ، اولین درک ایدئولوژیک از «ملت» آن‌گونه که ما آنرا امروز می‌فهمیم متولد شد: شورش مستعمرات آمریکای شمالی علیه بریتانیا و سقوط استبداد در فرانسه. انقلاب‌های آمریکا و فرانسه، که در حقیقت مخترع ایده امروزی از «ملت» به عنوان یک مجموعه توده‌ای هستند، مصحول کشورهایی بودند که در میان پیشرفته‌ترین جوامع زمان خود شناخته می‌شدند. ایدئولوژی آنها بیانگر گسستی کامل با جهان‌بینی‌هایی بود که الهام‌دهنده انقلابات قبلی اروپایی بودند – انقلابات هلند در قرن شانزده، و انگلستان در قرن هفده که هر دو قیام‌هایی عمیقاً مذهبی و بیشتر از راه خدا تا برای مردم بودند. با وجود این، انقلاب‌های آمریکا و فرانسه در جهانی ماقبل انقلاب صنعتی روی دادند. جهانی که در آن سرمایه هنوز عمدتاً سرمایه بازرگانی و کشاورزی بود. و به همین خاطر، تلاش نخبگان این دو انقلاب به سمت تهییج تولیدکنندگان مستقیم در شهر و روستا سوق داشت – یعنی توده‌های متشکل از پیشه‌وران و کشاورزان. هنوز، به عنوان یک واقعیت عمومی، آن فاصله اجتماعی میان صاحبان ابزار تولید و کارگرانی که با کارخانه‌های صنعتی به میان آمد وجود نداشت. یک مقوله واحد، میهن‌پرستی، همه را شامل می‌شد: هم طبقات فرادست و هم فرودستان. رادیکال‌ها در مبارزات آتی خود در فرانسه و آمریکا خود را «میهن‌پرست» می‌نامیدند. واژه‌ای که ملهم از تصاویر و افسانه‌های عهد آتن، اسپارتا و روم باستان بود.

گفتمان فلسفی این میهن‌پرستی نوین چه بود؟ فلسفه این انقلابات مشخصاً خردگرایی عصر روشنگری بود که نمایندگان برجسته آن چون روسو، کندرسه، پین و جفرسن علق سلیم را در برابر سنت و «خواست جمعی آگاهانه» را علیه لاشه مرده رسوم قرار می‌دادند. در نتیجه تعریف غالب از «ملت» آرمان آینده بود و نه میراث گذشته. «ملت» چیزی بود که شهروندان آزاد در صدد ساختن آن بودند: ملت، بدون شهروندان، همچون حقیقتی ابدی، وجود نداشت بلکه می‌بایست بماند جامعه نوینی پدیدار گردد. جامعه‌ای مبتنی بر حقوق «طبیعی» و نه امتیازات و محدودیت‌های «مصنوعی». جامعه‌ای که در آن آزادی به صورت شرکت مدنی فعالانه در زندگی اجتماعی شناخته می‌شود.

از زاویه نگاه امروزی، یکی از جالب‌ترین جنبه‌های این «میهن‌پرستی» روشنگرانه، عمومیت آن بود. مشخصاً، این «میهن‌پرستی» فرض را بر یک هماهنگی پایه‌ای میان منافع ملل متمدن می‌گذاشت (البته مردم غیرمتمدن داستان دیگری بودند). که همه، بالقوه، در نبرد مشترک علیه استبداد و خرافات متحدند. نماد این خوشبینی خردگرایانه بحث کانت (برای صلح دایمی) بود که بنا به دیدگاه وی، جنگ را رقابت میان شاهان می‌دانست و مدعی بود که وقتی جانطلبی سلطنتی پایان یابد، وقتی قوانین جمهوری گسترش یابد، مردم اروپا دیگر دلیلی برای جنگ با یکدیگر نخواهند داشت. پس در این دوره آرمان‌های میهن‌پرستی و جهان‌گرایی در کنار یکدیگر بودند و از جهت ارزشی تضادی میانشان نبود – و نه تنها از جهت ارزشی، بلکه همچنین در زندگی و عمل. کانیست به نقش لافایت در جنگ استقلال آمریکای شمالی و انقلاب فرانسه بنگریم. پایه توماس پین در فیلادلفیا و پاریس، به‌عنوان اعلامیه‌نویس برای سیزده مستعمره در آمریکا و نماینده مردم در انجمن ملی فرانسه. همچنین در آمریکای جنوبی، در ناحیه‌ای که بیش از همه تحت تاثیر ناآرامی‌های آمریکای شمالی و فرانسه قرار داشت. آزادی‌خواهان جنگ‌های استقلال در مستعمرات اسپانیا در آمریکا – بولیوار، سوکره، سن مارتین – برای آزادی تمام آمریکای جنوبی، و نه فقط نواحی بومی خود، می‌جنگیدند.

بخش دوم

فاز مبارزات آمریکای اسپانیولی زبان تا دهه سوم قرن نوزدهم به درازا کشاند. تا آن زمان، در خود اروپا، آرمان‌های میهن‌پرستی و جهان‌گرایی (که بر چپ عصر روشنگری پر خود داشت) به خاطر توسعه‌طلبی نظامی ناپلئون به فساد کشیده شده، و از نفس افتاده بود. در اروپا، مبارزه علیه امپراطوری اول، انواع ضدانقلابی هر یک از این دو ایده‌آل را به وجود آورد: مقاومت ملی در برابر تجاوز فرانسه در اسپانیا، آلمان و روسیه که همگی رنگ مذهبی یا محافظه‌کارانه داشتند و همچنین کنسرت بین‌المللی حکومت‌های پادشاهی اروپا. اینها اولین نمونه‌ها از زیر مجموعه‌هایی هستند که مضمون اصلی دوره‌های زمانی مورد بررسی ما را زیر سئوال می‌برند.

اما جهان، آنگونه که در کمنگره وین بسازسازی و توسط «اتحاد مقدس» اداره شد، همچنان تابع اصول قدیمی بود. ولی بزودی در برابر «نظام کهن» که بر پایه حقانیت سلطنت و باور مذاهبی استوار بود پدیده جدیدی شکل گرفت – چیزی که بعرای اولین بار می‌توان نام «ناسیونالیسم» بر آن نهاد: مفهومی مستثنی از «میهن‌پرستی» – هر چند این تفکیک ممکن است نسبیگاه بیاشد ولی آگاهانه است(۴). این ناسیونالیسم بیان آرزوهای طبقات متشکل برای تشکیل دولت خویش در دنیایی که هر چه بیشتر تحت تأثیر انقلاب صنعتی قرار می‌گرفت بود. اما این طبقات خود را در مناطق کمتر پیشرفته نسبت به مرکزیت صنعت یعنی بریتانیا و حواشی آن می‌یافتند. اینها طبقاتی بودند که اصرار به الگوبرداری از (یعنی همانزمان با) دولت‌های پیشتاز صنعتی آن زمان داشتند. در نتیجه، چشم توفان این ناسیونالیسم در بلژیک، آلمان، ایتالیا، لهستان و مجارستان بود. شعارهایش از رمانتیسم اروپایی نشأت می‌گرفت و شعرا و نویسندگان از جمله سخن‌گویان مهم آن بودند. معمولاً این سخن‌گویان، در حرکتی روشنفکرانه که کاملاً خلاف جهت میهن‌پرستی خردگرانه پیشتر بود، کیشی از گذشته کهن یا پیشامدرن سرزمین خویش به وجود آوردند. برای ناسیونالیسم رمانتیک، تعریف اساسی «ملت» دیگر نه سیاسی بلکه فرهنگی بود، و معیارش زبان – زبان بمثابه گنجینه نوشتاری تجربه گذشتگان.

پیامبر توجیه‌گر این مشخصه فرهنگی «یوهان گتفرید هردر» بود. اما با وجود این‌که ناسیونالیسم رمانتیک، که از دهه سوم ۱۸هفتم قرن نوزدهم در اروپا شکوفا شد، بسیاری از مشخصه‌های «میهن‌پرستی» پیش از خود را وارونه کرد، در عین حال پیش‌فرض‌های مهمی از آن را حفظ نمود. در ستایش از فرهنگ آلمان، «هردر» –که خود از پالتیک بود – فرهنگ همسایگان اسلاو را کوچک نمی‌کرد. اما، برعکس، از آن به عنوان میراثی متمایز که بجای خود ارزشمند است یاد می‌برد. دیدگاه ناسیونالیسم رمانتیک دیگر جهان‌گرا نبود، اما با این‌گونه ارزش‌نهادن به تنوع فرهنگی، این ناسیونالیسم بطور ضمنی از نوعی آرمان جهانی اما تقسیم‌بندی شده، حمایت می‌کرد. از جهت سیاسی، اگرچه اولین موفقیت‌هایش را باید انقلابات یونان و بلژیک دانست: بزرگ‌ترین تبلورش «بهار ملت‌ها» در ۱۸۴۸ بود. زنجیره ناآرامی‌های انقلابی، که در آن سال اروپا را متقلب کرد، با سنگرهای خیابانی از پاریس تا وین، از برلین تا رم، از میلان تا بوداپست، خروش ملی را با تب بین‌المللی بهم آمیخت. اگر در ایتالیا، آلمان و مجارستان مبارزه برای وحدت ملی با استقلال بود، سال ۱۸۴۸ در عین حال سال شکست انقلابات لیبرالی و آغاز مبارزات انقلابی برای سوسیالیسم، که در مانیفست کمونیست اعلام شد، نیز بود.

این تلاقی را نباید تصادفی انگاشت. چرا که نرم انترناسیونالیسمی که با ناسیونالیسم رمانتیک هماهنگ بود، می‌رفت تا جایگاه سمبولیک خود را در اولین «انترناسیونال کارگران» بیابد. اگر پیرسیم که پایگاه اجتماعی این انترناسیونالیسم – و موج شورش‌های مردمی شهری در سال ۱۸۴۸ – چه بود پاسخ روشن است. این پایگاه، در میان کارگران صنعتی نبود بلکه عمدتاً در میان پیشه‌وران پیش‌صنعتی قرار داشت. طبقه‌ای که صاحبان وسایل تولید (ابزار کار و مهارت) خود بود، سواد خواندن و نوشتن داشت و عمدتاً در مراکز شهرهای بزرگ زندگی می‌کرد. ویژگی مهم دیگر این طبقه تحرک جغرافیایی آن بود. تحرکی که شاید بهترین سمبل آن سفرهای کارآموزان جوان در داخل و خارج از کشورهای خود در این دوران باشد.

در سال ۱۸۴۸ قریب سی‌هزار پیشه‌ور آلمانی در پاریس زندگی می‌کردند – هایزش هاینه می‌گفت در گوشه هر خیابان پاریس صدای زبان آلمانی را می‌شنوید؛ در لندن، مارکس و انگلس مانیفست خود را برای پیشه‌وران آلمانی ساکن انگلستان می‌نوشتند. برلین گروه‌های پراکنده، پیشه‌وران لهستانی و سویسی را در خود جا می‌داد. وین مهاجرین چک و ایتالیایی داشت. مارکس در جلسه بنیانگذاری انترناسیونال اول میان یک نجار و یک کفاش نشسته بود. به بیان دیگر، این طبقه از تلفیق دو پروسه متناقض شکل گرفته بود: یکی تثبیت اجتماعی (همراه با اعتماد به نفس فرهنگی و بلوغ سیاسی) و دیگری تحرک صنطقه‌ای (همراه با امکان تجربه مستقیم زندگی در خارج و حس همبستگی میان ملت‌ها). این پیکربندی بود که امکان گذار از مبارزه ناسیونالیستی به انترناسیونالیستی و از مبارزه بین‌المللی به اجتماعی را در سنگرهای ۱۸۴۸ فراهم ساخت.

شخصیت نمونه آن ژوزپه گاریبالدی بود که بدرش ماهیگیری بود که خرد، پابود و خودش زندگی را با سلوانی آغاز کرد. او در کشتی که تجهیزات فرانسوی را به دریای سیاه می‌برد، تحت تأثیر گروهی تبعیدی سن سیمونی، برای اداره پارلمان بر سیاسی شد و به آرمان‌های انترناسیونالیستی باور آورد(۵). گاریبالدی به قهرمان بزرگ سیاسی و نظامی جمهوری روم ۱۸۴۸ تبدیل گشت و سمبل سخن‌ترین جنبه ناسیونالیسم جنبش اتحاد ایتالیا شد. پس از شکست جمهوری برای یک دهه به عنوان سرباز برای اهداف مترقی در آمریکای لاتین، در برزیل و اروگوئه، جنگید. قبل از آنکه در رهبری نیروهایی که حکومت بوربون‌ها را شکست داد قرار گیرد و ایتالیای یکپارچه را به‌وجود آورد. ولی این پایان سرگذشت او نیست. در دهه شصت آبراهام لینکلن از او دعوت کرد که یک پست فرماندهی را در ارتش شمال در جنگ داخلی آمریکا بر عهده گیرد؛ پیشنهادی که او رد کرد چرا که به دوستی نسبت به موضع لینکلن در مورد برده‌داری شک داشت. از سوی دیگر مقام ژنرالی در فرانسه را در مقاومت جمهوری سوم علیه ارتش‌های آلمان در جنگ ۱۸۷۱ پذیرفت و از سوی سه شهر در فرانسه برای نمایندگی در انجمن ملی انتخاب شد. گاریبالدی پس از کمون پاریس در میان ناباوری و خشم «مانژینی» علناً به انترناسیونال پیوست. در چهره تاریخی گاریبالدی، ما شاهد بهترین ارزش‌های پیشه‌وران اروپا هستیم، که در آن انگیزه‌های ملی و بین‌المللی بدون تنش در کنار هم می‌زیستند.

بخش سوم

از دهه شصت قرن نوزدهم به بعد، پشتیبانی طبقات دارا ایـــا در مواردی چون پیشه‌وران، استفاده از ناسیونالیسم رمانتیک رو به افول نهاد. در این دوره زمین‌داران و بازرگانان اروپایی به تکمیل مراحل پایانی انقلابات بورژوایی اما از بالا و با نظامی‌گری و کنترل شدید سیاسی، که وجه ممیزه اتحاد آلمان توسط بیسمارک بود، پرداختند. از این دوران است که ویژگیهای ناسیونالیسم اروپایی به ناگهان دگرگون می‌شود. حسال، برای اولین بار، تعصب ناب (شوونیسم)، که برای صدمتها در پندار اجتماعی دوران چنینی خود را می‌گذراند. دیالوگ فراگیر و جو حاکم در جوامع عمده صنعتی می‌گردد: جوامعی چون بریتانیا، ایالات متحده، فرانسه، آلمان و ایتالیا. این عصر سیاستمدارانی چون چمبرلن، فری، بولو، مککینلی و کریسپی است. سرمایه در این کشورها بطور روزافزون در بنگاه‌های بزرگ اقتصادی متمرکز می‌شود که در جهت موتوپولی بازارهای داخلی و ترغیب جهانگشایی برای استعمار می‌کوشیدند. شوونیسمی که همراه و توجیه‌گر این سیطرطلبی بود عمدتاً وارثگان خون چمبرلن، فری، بولو، مککینلی و کریسپی است. سرمایه در این کشورها بطور روزافزون در بنگاه‌های بزرگ اقتصادی متمرکز می‌شود که در جهت موتوپولی بازارهای داخلی و ترغیب جهانگشایی برای استعمار می‌کوشیدند. شوین